فهرست

[اصول/ حجیت خبر واحد 2](#_Toc159081667)

[پیشگفتار 2](#_Toc159081668)

[استدراک نکته تکمیلی در منطوق آیه 2](#_Toc159081669)

[احتمالات در فاسقٌ 2](#_Toc159081670)

[احتمال اول 2](#_Toc159081671)

[احتمال دوم 2](#_Toc159081672)

[احتمال سوم 4](#_Toc159081673)

[نکات تکمیلی 5](#_Toc159081674)

[نکته اول 5](#_Toc159081675)

[نکته دوم 6](#_Toc159081676)

[خلاصه مطلب 6](#_Toc159081677)

# اصول/ حجیت خبر واحد

# پیشگفتار

بحث در استدلال به آیه شریفه نبأ برای حجیت خبر ثقه بود در آیه شریفه نبأ یک مقام بررسی وجوه و نکاتی بود که در منطوق آیه بود که غالباً مؤثر در مفهوم هم خواهد بود که حدود ده موضوع را در منطوق آیه مورد بررسی قرار دادیم و بعد وارد مقام دوم که مفهوم باشد شدیم.

# استدراک نکته تکمیلی در منطوق آیه

قبل از اینکه بحث مفهوم را ادامه بدهیم یک نکته دیگر هم در منطوق اشاره بکنیم چون آن هم در مباحثی مؤثر است، استدراک در نکته تکمیلی منطوق می‌کنیم در خصوص این مسئله که این فاسقٌ که مورد عنایت و ترکیز آیه قرار گرفته است دارای دو احتمال است.

# احتمالات در فاسقٌ

## احتمال اول

احتمال طبیعی است این است که فاسق را برای این گفته است که این وصف در حکم و موضوع مؤثر است به عنوان موضوع این وصف مؤثر است، علی القاعده موضوعیت عناوینی است که در کلام مخاطب وارد می‌شود، هر عبارت و کلام و واژه و کلمه‌ای که در سخن متکلم وارد شود اصل موضوعیت آن است، اصل این است که این عنوان موضوعیت دارد و مورد عنایت این وصف به عنوان موضوع، شرط یا متعلق حکم است که احترازیت قیود است که ما موضوعیت می‌گوییم، اصالة الموضوعیه که دخالت دارد. موضوعیت یک کمی اوسع از احترازیت است.

به هر حال اصل موضوعیت است و قیود هم احترازیت است و این است که با عنایت این عالم، عادل، فاسق و کذا و کذا را بیان می‌کند. این که چیزی را از خصوصیت بیندازیم قرینه خاصه‌ای می‌خواهد، در این آیه ان جائکم را از خصوصیت انداختیم، منتهی قرینه اقامه کردیم که جائکم، به آن شکل دخالت ندارد و بعضی قیود دیگر.

به هر حال اینکه یک قیدی را از دخالت آن در موضوع و موضوعیت و احترازیت ساقط کنیم دلیل می‌خواهد، اصل این است که این قیود و عناوین و امثال اینها که در لسان متکلم وارد می‌شود مورد توجه و عنایت است. فاسق هم مشمول همین است در اینجا.

## احتمال دوم

این خیلی مؤثر در همه بحث‌هایی که انجام می‌دهیم هست، آن احتمال در بعضی کلمات این‌طور گفته شده است که فاسقٌ در اینجا هیچ عنایتی در دخالت در موضوع و حکم نیست، جز اینکه می‌خواهد یک نکته دیگری را بگوید؛ نکته هم این است که می‌خواهد بگوید این ولید فاسق است که این در کلمات آقایان آمده است که **﴿إِنْ جَاءَکُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنُوا﴾** سوره حجرات، آیه ۶ در واقع روحش این است که خبر که می‌آید باید تبین کرد منتهی در وسط کار گفته است فاسقٌ چون شأن نزول ولید است می‌خواهد بگوید ولید فاسق است، مثل اینکه کسی وارد اینجا می‌شود، مقصود او این است یک چایی به او بدهند و احترام بگذارند منتهی برای اینکه برساند این آدم نخبه‌ای است می‌گوید این نخبه را چایی بدهید. اصلاً نمی‌خواهد در چایی دادن یا عیدی دادن رسم نخبگی یا کاندید مجلس بودن دخالت دارد او فقط این کلمه را گفت برای اینکه بگوید این آقا این وضع را دارد و توصیف این است.

ممکن است بگوییم اگر فاسقیت اینجا هیچ نکته‌ای ندارد جز بیان حال ولید، ممکن است بگوییم این آیه می‌گوید خبر بما هو خبر اصلاً حجت نیست و غیر از آن باید پیدا کرد. اصل در خبر این است که خودش مطمئن بشود و وثوق پیدا بکند.

آن که آن‌ها می‌خواهند بگویند و بر این احتمال بار کرده‌اند این است که آیه دیگر مفهومی ندارد منتهی ما می‌گوییم مقداری جلوتر بیایید ممکن است بگوییم از موضوعیت کاملاً ساقط می‌شود و ممکن است این آیه از ادله‌ای بشود که می‌گوید خبر حجت نیست، آن وقت خبر ثقه را بخواهید حجت کنید باید دلیل مخصص بیاورید.

این فی‌الجمله امر عرفی است در محاورات هم گاهی انجام می‌شود و غلط و اشتباه نیست، اینکه وسط کلام آدم قیدی بیاورد که دیگر نگاه به دخالت قید در این گزاره نیست بلکه یک نگاه قضیه خارجیه دارد، می‌خواهد بگوید مثلاً این نخبه است یا کاندید مجلس است. یا در بحث ما می‌خواهد بگوید ولید فاسق است.

پس بنابراین آیه قید را که آورده است نه به عنوان قید دخیل در حکم و دارای موضوعیت است، ذکر کرده است، بلکه این قید را وسط کلام درج کرده است برای اینکه وضع ولید را مشخص بکند و او را مذمت بکند.

اصل در عناوینی که در خطابات وارد شود موضوعیت است و دخالت آن عنوان در حکم است، این اصل احتمال دوم را نفی می‌کند.

آن‌ها که این را گفته‌اند می‌گویند جایی قرائنی وجود دارد که شرایط آیه این بوده است که می‌خواهد ولید را مفتضح بکند این قرینه را بر این گرفته‌اند که دخالت در حکم ندارد بلکه فقط برای بیان حال فسق ولید است.

بین این دو احتمال پاسخی که داده می‌شود این است که اصل در قیود موضوعیت است وقتی مولا و متکلم در مقام بیان یک مسئله‌ای است و جمله‌ای که افاده می‌کند، ظاهرش این است که این موضوع برای این حکم است، اینکه بگوییم فاسق موضوعیت ندارد و دخالت در موضوعیت ندارد، موضوع همان خبر است که می‌رسد، قید فاسق گفته است فقط برای اینکه مخبر را مفتضح کند این خلاف ظاهر است. غلط نیست، با قرینه می‌شود این‌گونه حرف زد و خیلی جاها حرف می‌زنیم یعنی یک حکم کلی و گزاره کلی داریم در جایی بر یک عنوان خاص سوار می‌کنیم برای اینکه نشان بدهیم شخصی که این حکم بر او تطبیق پیدا می‌کند این ویژگی را دارد. این شدنی است و غلط هم نیست، ممکن است در قرآن هم قرائن واضحه‌ای پیدا بکنیم که داشته باشد. اما قرینه خاصه می‌خواهد.

اینکه آیه هم‌زمان با این مسئله اشاره‌ای به فسق ولید دارد این را قبول داریم، آیه یک کارکرد ثانوی اینجا دارد، یعنی ضمن این که یک گزاره کلی را بیان می‌کند که خبر فاسق لا یعتمد علیه، خبر فاسق بما هو فاسق غیر حجةٍ ضمناً به دلیل اینکه اینجا نازل می‌شود فسق او را هم بیان می‌کند.

ما نفی نمی‌کنیم که آیه فسق ولید را هم می‌رساند، بلکه می‌گوییم منحصراً نکته این نیست، دقت مسئله این است که آیه قانونی را بیان می‌کند طبق قواعد هر عنوانی دخیل در حکم است، در غرض مولا دخیل است اما هنر آیه این است که در جایی نازل شد، شأن نزولی دارد که فوری همه می‌فهمند تطبیق این بر مورد مستلزم فسق ولید است.

فلسفه اصلی فاسق گفتن در اینجا بیان فسق ولید نیست، فلسفه اصلی دخالت فسق در غرض مولا و عدم حجیت است اما ضمناً می‌گوید اینجا وارد شدم و اینجا هم مصداق ولید است پس بدانید ولید فاسق است. ظاهر آیه این است.

بنابراین این شبهه‌ای که ممکن است کلاً مفهوم را از آیه بگیرد و بر اساس اینکه فاسق اینجا اصلاً موضوعیت ندارد بلکه اشاره به فسق ولید است وسط یک جمله کلی این گنجانده شده است، حرف درستی نیست، نه به دلیل اینکه این جمله غلط است، این غلط نیست و این‌جور می‌شود حرف زند بلکه به دلیل اصول عقلاییه است اصل عقلایی این است که این جمله با عنایت همه عناوین انتخاب شده است و همه عناوین در این گزاره و حکم دخیل است. این اصل عقلایی است در همه کلمات جاری می‌شود و اینجا هم جاری می‌شود.

بخصوص در قرآن کریم که بارها گفته‌ایم ظرفیت دلالت قرآن ظرفیت بالاتری حتی از روایات و کلمات عادی و متعارف، غنای دلالی آیات فوق‌العاده است و با این نگاه ویژه در قرآن طبعاً این احتمال دوم ابعد می‌شود و مستبعدتر است اینکه بگوییم در وسط کلام خود فاسق را آورد برای اینکه بگوید این آقا فاسق است.

## احتمال سوم

کسی بگوید این قید به عنوان یک مصداق بارز آمده است و کاری به شأن نزول ندارد این هم مصداق دارد؛ می‌گوید هدی للمتقین، متقین را به عنوان شخص بارز بیان می‌کند منتهی این هم خلاف اصل است، اصل این است که این وصف در حکم دخیل است. این احتمال هم به همان اصول منتفی است که اصل این است که قید موضوعیت دارد و احترازیت دارد.

از این جهت است که قید فاسق حتماً دخالت دارد، مفهوم نداشته باشد، دخالت دارد، موضوعیت قید فاسق را نمی‌شود از اینجا برداشت و بگوییم یکی از این دو احتمال؛ یا می‌خواهد اشاره به فسق ولید بکند و لا غیر، یا اینکه بگوییم فرد بارز از جایی که حجت نیست در میان اخبار بیان می‌کند. آن هم درست نیست بلکه دخالت به نحو موضوعیت و احترازیت در اینجا بر اساس اصول عقلاییه باید پذیرفته شود.

این یک استدراکی بود که البته در اینجا هم مهم است، در واقع در برابر ادعای مفهوم وصف و مفهوم شرط و امثال اینها یک اشکال کلی ممکن است مطرح بشود و آن اشکال کلی این است که قبل از اینکه سخن از مفهوم به میان بیاید فاسق موضوعیتی ندارد یا آمده کلمه فسق در اینجا فقط برای اشاره فسق ولید یا به عنوان یک فرد بارز ذکر شده است نه اینکه موضوعیت داشته باشد.

عرض ما و فرمایش بسیاری از بزرگان این است گرچه بعضی به سمت پذیرش این نزدیک شده‌اند ولی به نظرم می‌آید که هیچ وجهی ندارد که این را بپذیریم که می‌خواهد فسق ولید را بگوید و هیچ دخالتی در حکم و موضوع و امثال اینها ندارد؛ واقعاً دخالت دارد و باید روی آن حساب کرد.

یک حرفی که در تکمیل بحث‌های قبل می‌خواستیم عرض کنیم این است که گفتیم علی‌رغم اینکه بسیاری از آقایان تقریر در اینجا مفهوم در وصف و لقب را نفی کردند چه تقریری که در کلام شیخ بود و چه آنچه به بیان دیگر در کلام مرحوم اصفهانی در نهایة الدرایه آمده است و چه تقریری که مرحوم نائینی فرموده است (که ما هنوز نگفته‌ایم و شاید هم نگوییم) و چه تقریرهای دیگری که آقایان دیگر دارند همه متمرکز روی این بود که اگر شرطی در آیه نبود برای فاسق در اینجا مفهوم قائل هستیم. اینها را گفتیم روی مبنا و مشرب واسطی که آقای خویی می‌فرمودند تکمیل کردیم با یک مقدماتی گفتیم ممکن است درست کنیم مفهوم را در اینجا.

یکی دو نکته بر بحث آن روز می‌خواهیم بیفزایم و آن مفهوم داشتن این لقب در اینجا را تقویت کنیم حتی اگر قائل به مفهوم لقب، مفهوم وصف نباشیم اما اینجا ممکن است چند نکته را ضمیمه کنیم بر آن تقریری که آن روز عرض کردیم و بگوییم اگر فراتر از مشرب آقای خویی قائل بشویم اینجا یک جور مفهومی وجود دارد یا یک شکل دیگری که عرض خواهم کرد. این را دقت کنید که یک بیان جدیدی است ممکن است کسی آن را بپذیرد

# نکات تکمیلی

بخشی از مباحث را آن روز عرض کردیم و تکرار نمی‌کنم، دو نکته‌ای که مزید بر آنچه جلسه قبل گفتیم این است

## نکته اول

این است که اینجا غیر از اینکه فاسق و عادل و دخالت اینها را می‌بینیم باید به این نکته توجه کنیم که محمول حجت و لا حجت است، حجت و لا حجت جوری است که گویا نمی‌شود گفت می‌خواهد مراتب را بگوید یا تأکید بکند چون اگر بگوییم مطلق خبر حجت نیست، اینجا مانعی ندارد؛ خبر فاسق را می‌گوید حجت نیست، این دو نافیین تعارضی ندارند، این تأکید می‌کند؛ مثل اکرم العالم با اکرم العالم العادل، چرا می‌گفتیم مفهوم ندارد برای اینکه گفتیم عالم عادل تأکید می‌کند آن یک حکم است و این یک حکم مؤکد در یک قسم خاص است.

اینجا محمول اکرام نیست که بگوییم در مطلق این‌جور است، عدم حجیت است، یا مستقیم یا با مدلول التزامی، عدم حجیت نه اینکه مقول به تشکیک نیست، واقعاً هست اما ظهور آیه این است که می‌خواهد عدم حجیت را بگوید نه اینکه می‌خواهد یک تأکیدی روی این‌ عدم حجیت بکند، اشعاری در این است که بیان‌ عدم حجیت ابتدایی است نه‌ عدم حجیت تأکیدی.

روی مبنای آقای صدر و آقای زنجانی که این تَبَیَّنُوا یعنی حجت نیست، آن مبنا را بگیرید، تبینوا یعنی لیست بحجة، این هم چیز بعیدی نیست. این حجت نیست، این نه اینکه حجت نیست نمی‌تواند تأکید باشد، می‌تواند، ولی بیشتر سازگار این است که این‌ عدم حجیت ابتدایی را جلب بکند اشعاری به این وجود دارد. نمی‌گوییم دلالت دارد، اشعاری دارد که این قیدها را که ریخته‌ام می‌خواهم بگویم این حجت نیست نه اینکه تأکید بر عدم حجیت بکنم. علی‌رغم اینکه خودمان و بنده از کسانی هستم که می‌گویم نمی‌شود گفت اکرم العالم العادل تأکید نیست، ممکن است تأکید باشد ولی در اینجا شرایط و اجواء آیه جوری است که می‌خواهد بگوید حجت نیست، عدم حجیت ابتدایی را روی این سوار بکند.

## نکته دوم

این است که ارتکازات موجوده‌ای هست ولو ارتکازات شفاف و حتی حجتی هم نباشد ولی بین عادل و فاسق فرق است، بین آدم ثقه و غیر ثقه فرق است، الان نمی‌گویم این سیاق حجت است؛ فرقی در ارتکازات وجود دارد.

آن حرف‌هایی که آن روز زدیم به اضافه این دو نکته امروز ممکن است کسی اینها را کنار هم قرار بگذارد و بگوید شیخ هم همین را می‌خواست بگوید. یعنی می‌خواهد بگوید ما نمی‌گوییم لقب مفهوم دارد، وصف مفهوم دارد، شرط را هم می‌گوییم مفهوم ندارد اما اینجا مناسبات حکم و موضوع و اجواء آیه به انضمام این مجموعه قرائن، اینجا مفهوم دارد. این اولاً

ثانیاً می‌گوییم این آیه سیره عقلا را امضاء می‌کند. این هم خوب است، همان ارتکازات عقلایی که بین خبر آدم فاسق بی‌حساب و کتاب با خبر آدم منضبط خیلی فرق می‌گذارند، آیه هم همان را تأکید می‌کند.

امضا بودن (نگوییم مستقیم جعل می‌کند) خیلی ارزش دارد می‌شود به اطلاقات آن تمسک کرد.

# خلاصه مطلب

دو احتمال وجود دارد؛

احتمال اول این است که قرائنی که هفته قبل گفتیم به انضمام این دو قرینه، (جدا هیچ‌کدام دلیل نیست) ضم این قرائن که می‌شود گفته می‌شود مفهوم دارد این همان است که در ذهن شیخ بوده است، اینجا مفهوم دارد.

احتمال دوم این است که نگوییم این جعل حجیت ابتدایی می‌کند بگوییم آن سیره و ارتکاز را امضاء می‌کند. (فرض دوم روی این است که آن سیره را بپذیریم) آن وقت این امضاء می‌شود و امضای لفظی را به اطلاقات آن می‌شود تمسک کرد.

اول این است که سیره نیست و ارتکازی نیست فقط در حد یک تمایز است. این را جعل حجیت می‌کند به صورت ابتدایی

فرض دوم این است که بگوییم با قطع‌نظر از این یک سیره‌ای وجود دارد و سیره را در عدم حجیت این و حجیت آن بپذیریم، باز می‌گوییم آیه ناظر به آن سیره آن را امضاء می‌کند آن وقت اطلاقی در آیه پیدا می‌شود که در سیره نیست.